

نقش هویت‌های متعارض در عدم شکل‌گیری اجتماع امنیتی در منطقه خلیج فارس

دکتر رضا اختیاری امیری^۱

چکیده

ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تاکنون موفق نشده‌اند تا به یک مکانیسم امنیتی مشترک و جمعی در منطقه دست یابند. با توجه به معمای امنیت منطقه خلیج فارس، سوال اصلی پژوهش بر این محور قرار دارد که هویت‌های متعارض ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس چه نقشی در عدم تحقق اجتماع امنیتی در منطقه خلیج فارس دارد؟

این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و در چارچوب رهیافت سازه‌انگاری و پارادایم اجتماع امنیتی، این انگاره را مفروض می‌پندارد که یکی از موانع اصلی و بنیادین در ایجاد یک جامعه امنیتی در منطقه خلیج فارس، هویت‌های ناهمگون و متعارض ایران و شیخ‌نشین‌های عرب منطقه، به‌عبارتی «جدال‌های هویتی» بین این کشورها بوده است. در حقیقت، هویت‌های متعارض ایران و شیخ‌نشین‌های عرب منطقه موجب شده تا آنها کنش‌های متفاوتی را در عرصه سیاست خارجی از خود بروز داده و بدین ترتیب فرآیند همگرایی امنیتی در منطقه با مانع مواجه گشته، و نهایتاً این کشورها موفق نشوند به ترتیبات امنیتی پایداری که منبث از اراده جمعی و مشارکت همه کشورهای ساحلی باشد، نائل آیند.

واژه‌های کلیدی: ایران، شورای همکاری خلیج فارس، معمای امنیت، هویت، اجتماع امنیتی

مقدمه

۱- استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشکده دانشگاه مازندران (ekhtiari2002@gmail.com)

منطقه خلیج فارس همواره به دلیل ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر از اهمیت شایانی برخوردار بوده است. همین مختصات خاص در نقشه ژئوپلتیک جهانی موجب شده تا حفظ نظم و امنیت این منطقه به یکی از اولویت‌های اصلی کشورهای منطقه و همچنین قدرت‌های بزرگ تبدیل گردد. با توجه به تحولات جهانی ناشی از جنگ سرد و رقابت بلوک غرب و شرق، همچنین درگیر شدن آمریکا در جنگ ویتنام، منجر به تغییر تمرکز این کشور از منطقه خلیج فارس به آسیای جنوب شرقی گردید، پیش از وقوع انقلاب اسلامی امنیت حوزه خلیج فارس بر اساس دکترین «دو ستونی» نیکسون به طور مشترک توسط ایران و عربستان تأمین می‌گردید. کشورهایی که اگر چه به لحاظ هویتی از تفاوت‌هایی برخوردار بودند، با این وجود دارای تشابهاتی نیز بودند که امکان نزدیکی و همگرایی آنها را علی‌رغم رقابت‌ها تا حدودی فراهم می‌ساخت. نظام سیاسی سلطنتی، غرب‌گرایی، محافظه‌کاری و حفظ نظم موجود و سیستم اقتصادی رانتی مبتنی بر نفت از عناصر هویت‌بخش مشترک دو کشور به حساب می‌آمد.

اما با پیروزی انقلاب اسلامی ایران که منجر به تأسیس یک حکومت شیعی، انقلابی و متعاقباً ایجاد یک هویت جدید شد، نظم منطقه‌ای و ترتیبات امنیتی به طور طبیعی دستخوش تغییرات اساسی و بنیادین گردید، چرا که سیاست‌ها و کنش‌های حکومت جدید در تعارض کامل با سیاست‌های رژیم پهلوی قرار داشت. در حقیقت، موجودیت جمهوری اسلامی ایران معمای امنیت منطقه خلیج فارس را بیش از پیش پیچیده ساخت. به این معنا که اگر چه در پیش از انقلاب امنیت منطقه در چارچوب منویات و سیاست‌های جهانی ایالات متحده آمریکا توسط کشورهای اصلی آن حوزه، یعنی ایران و عربستان، تأمین می‌گردید، پس از وقوع انقلاب کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران هر یک رهیافت‌های جداگانه‌ای را جهت تأمین امنیت منطقه در پیش گرفتند؛ که پیامد آن عدم دستیابی این کشورها به یک ترتیبات امنیتی مشترک بوده است.

می‌توان بیان نمود که در طول سه دهه گذشته تعریف ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از «خود» و «دیگری» در قالب هویت‌های متفاوت، نقش حائز اهمیتی در عدم مشارکت این کشورها در ایجاد یک اجتماع امنیتی، که در برگیرنده همه کشورهای ساحلی خلیج فارس باشد، داشته است. به عبارتی، باورهای خاص و عدم شکل‌گیری هویت مشترک در منطقه موجب شده که تاکنون فرصت ایجاد اعتماد بین کشورهای منطقه به وجود نیاید و بدین ترتیب ایجاد یک اجتماع امنیتی با چالش جدی مواجه گردد (ادیب مقدم، ۱۳۸۸). در واقع، طی این دوران شاهد «نقش حاشیه‌ای هویت‌های مشترک بر رفتار سیاست خارجی منطقه بوده‌ایم» (Altorai, 2012: 68).

با توجه به این موضوع که درک صحیح مسائل منطقه خاورمیانه مستلزم پرداختن به «جزر و مد سیاست هویت» می‌باشد (Telhami & Barnett, 2002: 5). پژوهش حاضر تلاش دارد تا نقش متغیر هویت را در عدم تحقق اجتماع امنیتی در منطقه خلیج فارس مورد آزمون و تبیین قرار دهد. بنابراین، سوال اصلی بر این مبنا شکل گرفته است که هویت‌های متعارض ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس چه نقشی در عدم تحقق یک اجتماع امنیتی در منطقه خلیج فارس ایفاء نموده است؟

این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و در چارچوب رهیافت سازه‌انگاری و پارادایم اجتماع امنیتی، این انگاره را مفروض می‌پندارد که یکی از موانع اصلی و بنیادین در ایجاد یک جامعه امنیتی در منطقه خلیج فارس، هویت‌های ناهمگون و متعارض ایران و شیخ‌نشین‌های عرب منطقه، به عبارتی «جدال‌های هویتی» بین این کشورها بوده است. به دیگر سخن، هویت‌های متعارض ایران و شیخ‌نشین‌های عرب منطقه موجب شده تا آنها کنش‌های متفاوتی را در عرصه سیاست خارجی از خود بروز داده و بدین ترتیب فرآیند همگرایی امنیتی در منطقه با مانع مواجه گشته، و نهایتاً این کشورها موفق نشوند تا به ترتیبات امنیتی پایدار که منبعت از اراده جمعی و مشارکت همه کشورهای ساحلی باشد نائل آیند.

۱- سازه‌انگاری و اجتماع امنیتی

رهیافت نظری سازه‌انگاری بر روابط متقابل عناصر مادی و معنایی و برداشت بازیگران از هویت خود و دیگران تأکید دارد. سازه‌انگاری بر محور این انگاره شکل گرفته است که واقعیت‌های اجتماعی «برساخته» می‌باشند. بدین معنا که شناخت جهان به عنوان ساخت‌یابی اجتماعی، از طریق مشارکت معانی و فهم‌های بین‌الذهانی، به صورت چند جانبه صورت می‌گیرد. برخلاف جریان اصلی که بنیادی‌ترین عوامل موثر در مورد جامعه را سرشت و سازماندهی نیروهای مادی می‌داند، سازه‌انگاری بر عوامل فکری و معناگرایانه مانند فرهنگ، انگاره‌ها، هویت، هنجارها و ارزش‌ها تأکید دارد (صالحی، ۱۳۹۰). به عبارتی، ساختارهای فکری و هنجاری و نظام معنایی تعیین می‌کنند بازیگران چگونه محیط مادی خود را تفسیر کنند. بر همین مبنا، سرچشمه امنیت و ناامنی در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، بویژه منافع و تهدیدات می‌باشد. در حقیقت، «دولت‌ها بر اساس هویتی که دارند، دشمنان، رقبا و دوستان خود را درک می‌کنند و در این فرایند، هویت خود را تعریف و باز تعریف می‌نمایند» (یزدان فام، ۱۳۸۹: ۱۹۰). سازه‌انگاران همچنین ساختار نظام بین‌الملل را مانند نئورئالیست‌ها آنارشیک می‌دانند، اما معتقدند که آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند و این آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ‌هازی، لاک‌ی و کانتی را باز تولید کند که به ترتیب ناظر بر خصومت، رقابت و همکاری است (ونت، ۱۳۹۲).

از منظر این طیف از نظریه‌پردازان، «هر اندازه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد، میزان بی‌اعتمادی میان آنان افزایش بیشتری می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به سوی خودیاری و خودمحوری حرکت می‌کنند، اما چنانچه بتوان ساختاری از دانش مشترک ایجاد نمود، آنگاه می‌توانیم کشورها را به سوی یک جامعه امنیتی صلح‌آمیزتر رهنمون سازیم» (روچی دهبند، ۱۳۹۱: ۸۶). بنابراین امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد.

آنها در مبحث همگرایی منطقه‌ای موضوع «اجتماع امنیتی»^۱ را مطرح می‌کنند که هدف آن تأمین امنیت جمعی اعضای جامعه می‌باشد (Ulusoy, 2003). این مفهوم ابتدا توسط ریچارد ون وگتن^۲ در آغاز دهه ۱۹۵۰ مطرح گردید که تمرکز محوری آن بروی امنیت ملی و نظامی قرار داشت. بعدها این مفهوم توسط کارل دوئیچ^۳ و سازه‌انگاران همچون امانوئل آدلر^۴ بسط پیدا کرد. کارل دوئیچ در کتابش *امنیت سیاسی و منطقه آتلانتیک شمالی* اجتماع امنیتی را بدین‌گونه تعریف می‌کند: «گروهی که مسیر همگرایی را پیموده و اعضای آن متقاعد شده اند صدمه‌ای به یکدیگر وارد نسازند و مسائل و اختلافاتشان را به طریق دیگری حل و فصل نمایند» (Jiangli, 2007). وی اشاره می‌کند که یک اجتماع مستلزم دو پیش شرط است: نخست، استمرار و تداوم ارزش‌های اصلی آنها (شامل ایده‌ها و انگاره‌های سیاسی از قبیل قانون‌گرایی و دموکراسی و مفاهیم اقتصادی مانند اقتصاد لیبرال)؛ و دیگری واکنش مشترک (از قبیل تعهد و همدلی متقابل، احساس «مای» مشترک، توجه و اعتماد متقابل، شناسایی حداقلی از خود و منافع، توانایی پیش‌بینی کنش‌های یکدیگر و انجام فعالیت‌ها به طور همسان) (Jiangli, 2007).

تئوری اجتماع امنیتی دوئیچ تحت فضای جنگ سرد برای مدتی طولانی نادیده انگاشته شد، چرا که در این برهه مساله «بقا» از اهمیت بیشتری در میان کشورها برخوردار بود (Krause, 1998). اما پس از جنگ سرد، سازه‌انگاران مانند امانوئل آدلر و مایکل برانت^۵ کتاب مشترکی تحت‌عنوان *اجتماع امنیتی* را در سال ۱۹۹۸ منتشر کردند، که در این کتاب آنها این مفهوم را باز تعریف نمودند. براساس تعریف جدید، اجتماع امنیتی عبارت است از «منطقه‌ای متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت که شهروندان آن بحق انتظار برخی تغییرات صلح‌آمیز را دارند». از دیدگاه آدلر و برانت یک

1- Security Community

2 -Richard W. Van Wagenen

3 -Karl W. Deutsch

4 -Emanuel Adler

5 -Michael Barnett

جامعه امنیتی تکثر گرا از سه ویژگی برخوردار است: ۱) اعضای آن دارای هویت، ارزش‌ها و اهداف مشترک هستند؛ ۲) اعضای آن برخوردار از مناسبات مستقیم و تعاملات گسترده با یکدیگر می‌باشند؛ ۳) چنین جامعه‌ای در برگیرنده منفعت متقابل است؛ که حاصل تماس‌های مستقیم بوده و تا حدودی در منافع بلند مدت و نوع دوستی (با دگردوستی) آنها قابل مشاهده است (Barnett & Adler, 1988:30-35).

آمیثا آکاریا^۱، کارشناس مسائل امنیتی آ.سه.آن، دیدگاه‌های سازه‌نگاری بارت و آدلر را ادامه داد. وی معتقد است مفهوم اصلی جامعه امنیتی، مناسبات و روابط بین‌المللی را به عنوان فرایند متقابل یادگیری در نظر گرفته و شکل‌گیری یک هویت مشترک نیز از طریق مذاکره و گفتگو، تعامل و اجتماعی شدن امکان پذیر می‌باشد. وی اعتقاد دارد زمانی می‌توان امکان تغییرات، به عنوان یک فرایند آرام و غیرخشونت آمیز وسیع، را انتظار داشت که «فهم و هویت» مشترک بین بازیگران منطقه‌ای شکل بگیرد. چنین فرایندی توضیح می‌دهد چرا دولت‌ها می‌توانند وابستگی‌های متقابل و «احساس ما بودگی» را به طور فزاینده‌ای توسعه داده و نهایتاً اختلافاتشان را بدون کاربرد نیروی نظامی حل و فصل کنند (Acharya, 2009). در همین زمینه آدلر و بارت بیان می‌کنند، تقویت هویت‌های مشترک و پایان دادن به منازعات نظامی مسیر ضروری و همچنین هدف اصلی تأسیس یک اجتماع امنیتی می‌باشد و به طور سنتی، امنیت نظامی و سیاسی پیش شرط اصلی دولت‌ها جهت انجام همکاری و مصالحه می‌باشد. اما آنها در قیاس با دویچ تأکید می‌کنند که آگاهی از یک تهدید مشترک مشخص می‌تواند تمایل بازیگران را برای ایجاد یک اجتماع امنیتی برانگیزد، که این نکته در راستای مساله «احساس ما بودگی» کارل دویچ قرار دارد.

به‌طور کلی هدف بنیادین جامعه امنیتی سازه‌نگاران تغییر رفتار دولت‌ها، پشت سر نهادن منازعات و رقابت‌ها و ایجاد یک جامعه امنیتی کثرت‌گرا با استفاده از ابزارهای هویت جمعی، و در نهایت تبدیل نظام بین‌المللی کنونی به «جامعه جهانی»، فشار بر دولت‌ها برای پیروی از معیارهای مشترک و قواعد مطمئن با هدف رهایی از معمای امنیت و ایجاد یک نظام صلح‌آمیز واقعی می‌باشد (Wendt, 1992). در همین ارتباط، علاوه بر هویت جمعی و معیارهای مشترک، آگاهی از (مفهوم) امنیت نیز از پیش شرط‌های اساسی برای ایجاد یک جامعه امنیتی به حساب می‌آید (Jiangli, 2007).

علی‌رغم اینکه هویت‌ها، ارزش‌ها و اهداف مشترک، تبادلات مستقیم و ارتباطات متقابل، منفعت مشترک و حتی آگاهی از مفهوم امنیت، عناصر سازنده جامعه امنیتی به شمار می‌آیند، با این وجود هویت مشترک و جمعی ستون اصلی اجتماع امنیتی را شکل می‌دهد. به عبارتی، «چسب اجتماعات امنیتی» هویت جمعی است. ونت معتقد است، «براساس هویت جمعی که در پی ترکیب خود و دیگری به یک هویت واحد است، بازیگران می‌توانند بر مشکلات کنش جمعی که می‌تواند مانع همکاری خود محور شود، فائق آیند» (روحی دهبینه، ۱۳۹۱: ۸۵). به دیگر سخن، هویت مشترک شرط ضروری و بنیادین جهت همکاری و یا عدم همکاری دولت‌ها با سایر بازیگران منطقه و نهایتاً شکل‌گیری اجتماع امنیتی است.

۱. منابع شکل دهنده هویت‌های متعارض ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس

علی‌رغم اینکه مقاربت جغرافیایی ایران و کشورهای عرب منطقه، پیوندهایی را بین آنها ایجاد نموده، این کشورها در مجموع از تفاوت‌ها و تمایزات زیادی رنج می‌برند. به عبارتی، همجواری ایران با کشورهای عربی به تقویت آسیب‌پذیری آنها از یکدیگر منجر شده و جز در موارد مقطعی که شاهد همسویی موقت آنها بودیم، در دیگر موارد، تشدید تعارض منافع شاخصه بارز روابط ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس بوده است. با توجه به اهمیت مقوله هویت و نقش آن در

فرمول‌بندی منافع و کنش‌های بازیگران در عرصه سیاست خارجی، در سطور ذیل به بررسی و تبیین عناصر شکل‌دهنده و قوام‌بخش هویت‌های ایران و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس خواهیم پرداخت.

۱.۲. تقابل ارزش‌ها و هنجارهای انقلابی ایران با هنجارهای محافظه کارانه اعراب منطقه

آکاریا در تعریف هنجارها بیان می‌دارد که «آنها وسیله‌ای برای تنظیم رفتار دولت‌ها و همچنین راهی برای تعریف منافع کشورها هستند و این هنجارها هستند که باعث توسعه هویت جمعی می‌شوند» (روحی دهنه، ۱۳۹۱: ۹۲). سازه-انگاران برای ساختارهای هنجاری و انگاره‌ای^۱ به اندازه ساختارهای مادی در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها اهمیت قائل بوده و وزن برابری برای آنها قائل هستند. هنجارها و نظم معنایی نهادینه‌شده در سطح بین‌الملل و جامعه داخلی، هویت‌های اجتماعی کشورها را تعریف و تعیین می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱). متعاقباً نیز این هویت‌ها منافع را شکل داده و برون‌داد دستگاه سیاست خارجی هر یک از کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بررسی ماهیت هنجارهای شکل‌دهنده هویت دولتی ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تایید کننده این موضوع است که دو طرف از هنجارهای کاملاً متمایزی تأثیر می‌پذیرند. با توجه به این اصل که هنجارهای منطقه‌ای کشورها به تناسب تغییر علائق و منافع آنها تغییر پیدا کرده و باز تعریف می‌شوند، (Owen, 2004) پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مبارزه با امپریالیسم غرب، صدور انقلاب، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش در منطقه و جهان و سیاست نه غربی و نه شرقی به‌عنوان هنجارهای جدید هویت‌بخش ایران مطرح گردید. در حالی که این الگوی رفتاری با هنجارهای شیخ نشین‌های عرب منطقه خلیج فارس که دارای رژیم‌های الیگارشی و غیر دموکراتیک، محافظه‌کار، غربگرا و موروثی هستند، در تضاد و تعارض کامل قرار داشت. در همین رابطه، امام خمینی (ره) تأکید داشت که اشکال پادشاهی حکومت‌های منطقه با مقتضیات «حکومت اسلامی» تطابق ندارد و کلیت نهاد پادشاهی می‌بایست لغو شود. بر اساس همین تهدیدات بود که عربستان برای نجات حکومت خود عنوان «خادم الحرمین» را انتخاب نمود (امامی، ۱۳۸۹). بنابراین، با اضافه شدن مبارزه ایدئولوژیک به چالش موجود ژئواستراتژیک، یعنی موقعیت جغرافیایی، جمعیت و منابع ایران، همسایگان عرب منطقه خلیج فارس خود را در مقابل «تهدید مرگبار» دیدند (کامروا، ۱۳۹۱).

تقابل هنجارها و مخالفت ایران با قواعد و قوانین بین‌المللی و واقعیت‌های روابط بین‌دولتی در خلیج فارس، بستر را برای «آنارشی‌هازی» و «آنارشی خودیارانه» فراهم کرد که براساس منطق «بکش یا کشته شو» قرار داشت (ادیب مقدم، ۱۳۸۸). تجاوز عراق به ایران تحت رهبری صدام حسین به نمایندگی از طرف اعراب با همین ذهنیت شکل گرفت. بعدها ناکامی صدام حسین در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران، تأکید مداوم رهبران تهران بر ارزش‌ها و هنجارهای انقلابی و همچنین تقارن رویکرد «تجدید نظر طلبی اسلامی» ایران با شورش‌های شیعی در برخی از کشورهای منطقه مانند عربستان، کویت، بحرین و عراق، موجبات احساس تهدید و نگرانی همسایگان عرب را فراهم نمود، که برآیند آن تشکیل یک ائتلاف منطقه‌ای تحت عنوان شورای همکاری خلیج (فارس) در سال ۱۹۸۱ بود. این نهاد، که ایران و عراق عضو آن به شمار نمی‌آمدند، مهم‌ترین هدفش مقابله با انقلاب اسلامی ایران براساس ایجاد یک «موازنه تهدید» بود. در واقع، تقابل هنجارهای انقلابی ایران، که خود متضمن تغییر وضع موجود بود، با هنجارهای محافظه کار اعراب بستر را برای واگرایی و خصومت این کشورها فراهم نمود. در حالی که سیستم‌های انقلابی (ایران) و دیکتاتوری (کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس) عموماً جزء نظام‌های واگرا محسوب می‌گردند (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲). بر همین مبنا بود که عربستان به‌همراه برخی دیگر از کشورهای منطقه مانند کویت و امارات متحده عربی، در جنگ تحمیلی هشت ساله عراق علیه ایران حمایت همه جانبه سیاسی، نظامی و مالی از صدام به عمل آورده و حتی از ابزار اقتصادی همچون کاهش قیمت نفت نیز در همین راستا بهره برداری نمودند. این کشورها همچنین سعی کردند با بهره برداری از منابع مالی غنی به تقویت حوزه

نفوذ خود در منطقه بپردازند، چرا که در برخی از کشورهای منطقه مسلمان شیعه تحت تأثیر انقلاب اسلامی اقداماتی را علیه حکومت و حاکمان خود به انجام رسانده بودند.

فضای تنش و سوءظن میان کشورهای منطقه از یکسو و سیاست‌های ضدغربی و استکبارستیزی ایران از سوی دیگر موجب گردید تا پیوند بین اعراب و کشورهای غربی بیش از پیش مستحکم گردد (ابراهیمی فر، ۱۳۷۸) و مشترکاً رویکردهای هماهنگی را در قبال تهدیدات ایران در پیش بگیرند. همچنین، ترس اعراب از ایران انقلابی و تجدید نظر طلب موجب شد تا آنها خواستار حضور ملموس‌تر آمریکا در منطقه شوند. حضور سیاسی - نظامی ایالات متحده آمریکا به همراه برخی دیگر از کشورهای غربی به‌ویژه انگلیس و فرانسه در منطقه و حمایت آنها از صدام حسین در طول جنگ و همچنین فروش تسلیحات پیشرفته نظامی به کشورهای عرب منطقه در همین راستا قابل ارزیابی است. در این برهه زمانی، حفظ موازنه قوای منطقه‌ای، به اصلی‌ترین ساز و کار آمریکا جهت تأمین امنیت در حوزه ژئوپلیتیکی خلیج فارس بدل گردید و آن کشور وظیفه حفظ وضع موجود را بر عهده گرفت. همزمان نیز، حاکمیت‌های عرب منطقه، به دلیل فضای تهدید و نگرانی، امنیت و مطلوبیت‌های خود را از راه توازن قدرت پیگیری می‌کردند. به طور کلی، تشدید تنش‌ها و خصومت‌ها ناشی از تعارض هویتی، دهه اول انقلاب را به بحرانی‌ترین مقطع زمانی در تاریخ روابط بین کشورهای منطقه خلیج فارس تبدیل کرد.

از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا اوایل دهه ۲۰۰۰، تحت تأثیر تحولات عمدتاً ساختاری مانند فروپاشی شوروی سابق و اعلام نظم نوین جهانی آمریکا، تحولات منطقه‌ای به ویژه تجاوز عراق به کویت و نهایتاً تغییر رویکرد سیاست خارجی ایران و کاهش تأکیدات بر هنجارهای انقلابی، شاهد تقلیل نسبی تنش‌ها و عادی سازی موقتی روابط ایران و کشورهای همسایه بودیم. علی‌رغم اینکه این کشورها، به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، بهترین سطح مناسبات را تا آن زمان تجربه می‌کردند، با این وجود موفق به ایجاد ترتیبات امنیتی مشترک در منطقه خلیج فارس نشدند. چرا که فضای بی‌اعتمادی کماکان بر روابط آنها حاکم بوده و همچنین دو طرف تحت تأثیر هنجارهای متفاوت، مکانیسم‌های مختلفی را در رابطه با نحوه امنیت‌سازی در منطقه اتخاذ کرده بودند.

اما با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد و تأکید مجدد دولت وی بر قواعد و هنجارهای بنیادین انقلاب، بار دیگر شاهد واکنش شدید شیخ نشین‌های منطقه نسبت به رویکرد جدید ایران در عرصه سیاست خارجی بودیم. در حقیقت برای این کشورها، گفتمان اصول‌گرایی احمدی‌نژاد به معنای بازگشت به اصول و ارزش‌های اولیه انقلاب بود که نهایتاً بستر را برای برخورد این کشورها در موضوعات دو جانبه و منطقه‌ای فراهم ساخت. نمود این تقابل‌ها را می‌توان در تحولات اخیر خاورمیانه و رهیافت‌های متفاوت هر یک از این کشورها در قبال اعتراضات مردمی در مصر، لیبی، مراکش و حتی در نحوه برخورد آنها با تحولات فلسطین و لبنان مشاهده نمود. این مسائل و موضوعات مبین این واقعیت است که هنجارهای بنیادین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس دارای نقاط افتراق بسیاری است و تأکید و اصرار هر دو طرف بر هنجارهای خویش می‌تواند بستر را بیش از پیش برای واگرایی امنیتی در منطقه فراهم سازد.

۲.۲ تقابل ایدئولوژی شیعه با سنی‌گرایی وهابی

ایدئولوژی به مجموعه‌ای از مفاهیم و مفروضه‌ها در مورد رفتار و نظام‌های اجتماعی یا دسته‌ای از اندیشه و ایده‌ها راجع به نظم و نسق سیاسی - اجتماعی و چگونگی اجرای آنها اطلاق می‌شود. با وجود اینکه بر طبق این تعریف مذهب برابر با ایدئولوژی نیست، ولی در جمهوری اسلامی ایران از آنجا که تشیع به عنوان گفتمان سیاسی برای داوری در مورد نظم و کنش اجتماعی و سیاسی بکار می‌رود، بصورت یک ایدئولوژی سیاسی درآمده و عمل می‌کند. بنابراین در حوزه سیاست خارجی، ایدئولوژی اسلامی - شیعی به عنوان یک گفتمان متشکل از مفاهیم و مفروضه‌هایی است که بر کنش‌ها و واکنش‌ها و رفتار خارجی ایران تأثیر می‌گذارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۹۱-۸۹). ایدئولوژی اسلامی - شیعی از طریق

تعیین هویت و نقش ملی، اهداف و رفتار سیاست خارجی ایران را مشخص می‌کند. دفاع از اسلام و شیعیان در جهان، رهبری جهان اسلام، حمایت از مستضعفین و مظلومان جهان و استکبارستیزی در همین راستا قرار می‌گیرد.

با وجود اینکه دولت‌های منطقه خلیج فارس دارای برخی اشتراکات تاریخی - فرهنگی می‌باشند که می‌تواند محرکی برای برنامه‌ریزی استراتژیک در جهت امنیت‌سازی و تعادل منطقه‌ای باشد، با این حال تضاد هویتی براساس ادراکات متفاوت از قالب‌های دینی، مانعی جدی در این مسیر قلمداد می‌شود (پوستین چی، ۱۳۸۹). به عبارتی، روایت‌های ایدئولوژیک رقیب در جهان اسلام در قالب شیعه و سنی روند همگرایی امنیتی و دستیابی به یک هویت مشترک را با چالش جدی مواجه ساخته است. به عبارتی، این «مصنوعات ایدئولوژیک» ساخته نخبگان کشورهای منطقه زمینه ساز نوعی آناژشی، دگرسازی، رقابت و در نتیجه ستیز در خلیج فارس شده است (ادیب مقدم، ۱۳۸۸).

در این میان، رقابت ایدئولوژیک بین شیعه‌گری ایران از یک سو و وهابیت عربستان از سوی دیگر نمود بارزتری پیدا می‌کند. این موضوع عمدتاً ناشی از جایگاه برتر و نفوذ عربستان در میان سایر کشورهای عرب و نمایندگی این کشور به عنوان صدای ملت عرب منطقه می‌باشد. در ایران، هویت ایرانی و شیعی در اندیشه‌های جمهوری اسلامی نهادینه شده است و حتی نظریه ولایت فقیه امام خمینی نیز ریشه در اندیشه‌های سیاسی شیعه دارد. اما در مقابل، ساختار هویت دولتی عربستان بخشی متأثر از اندیشه‌های مذهبی وهابیت است. نزدیکی بین وهابیت و حکومت این نتیجه را در پی داشته که کشور عربستان راه محافظه کاری و حفظ وضع موجود و هویت دولتی موروثی و غرب‌گرا را در پیش بگیرد. بنابراین، در حال حاضر شاهد «اختلاف بین دو روایت متعارض هویت دولتی در قالب محافظه کاری سنتی - وهابی آل سعود از یک طرف و بین الملل‌گرایی شیعی - انقلابی جمهوری اسلامی از سوی دیگر هستیم» (ادیب مقدم، ۱۳۸۸ : ۵۹). وهابیون سنی، شیعه را بدعتی در اسلام می‌دانند و شیعیان را «پیمان شکن» و «کفار» بر می‌شمرند که جهاد علیه آنها یک امر واجب تلقی می‌گردد. علت وجودی وهابیون نیز مقابله با، بزعم آنها، انحرافات از یکتاپرستی بی چون و چرای اسلام بر اثر تمایل فزاینده مومنان به‌ویژه شیعیان و صوفی‌ها برای بت‌ساختن از برخی اشخاص بود (کامروا، ۱۳۹۱). در حالی که از منظر ایران، وهابیت ایدئولوژی مبتنی بر مخالفت با تعالیم اسلام است.

همچنین، «انقلابی‌گری شیعی» پس از انقلاب در صدد گذار از حاکمیت‌های ملی و دستیابی به امت اسلامی با رهبری ایران بود (ادیب مقدم، ۱۳۸۸). به عبارتی، ایران خود را پیشرو و الگوی جنبش‌های انقلابی و رهبر مشروع امت مسلمان به حساب می‌آورد. بر همین اساس است که روابط ایران با شیعیان منطقه مانند عراق، لبنان توسعه و گسترش پیدا کرده است. تقابل مذهبی بین شیعه و وهابیت سنی طی دهه‌های گذشته همواره یکدیگر را بازتولید کرده اند (Furtig, 2002).

در حال حاضر، نماد تقابل شیعه و سنی را می‌توان در جنگ‌های نیابتی در مناطقی مانند یمن، لبنان و عراق و حتی در بحرین مشاهده نمود. به طور مثال، حمایت‌های معنوی ایران از مردم شیعه بحرین واکنش تند کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه عربستان را در پی داشته است. حاکمیت شیعیان در بحرین برای اعراب منطقه به معنای فروپاشی «هویت خلیجی» این کشورها و ایجاد گسل در درون شورا می‌باشد. به همین دلیل، حوادث بحرین برای هر یک از دولت‌های عرب این حوزه بویژه عربستان و امارات متحده عربی بسیار تعیین کننده و استراتژیک است. از دیدگاه اعضای شورای همکاری خلیج فارس، ایران تحت لوای «گفتمان شیعی» به مقابله با هویت هستی‌شناختی این کشورها پرداخته است (صالحی، ۱۳۹۰). بنابراین، حکام سعودی، به جهت آنکه موضوع بحرین خط قرمز آنها محسوب می‌گردد، حمایت‌های ایران را به عنوان دخالت در امور اعراب بر شمرده و آنرا مخل ثبات و امنیت منطقه اعلام نمودند.

در مجموع به نظر می‌رسد که پس از سرنگونی حکومت صدام در عراق در سال ۲۰۰۳، توازن قدرت در منطقه به نفع شیعیان به عنوان «مسلمانان فراموش شده» بهم خورده است و آنها به یکی از مهمترین نیروهای تأثیرگذار در مسائل منطقه خاورمیانه تبدیل شده اند (برزگر، ۱۳۸۶). این موضوع بنوعی موجبات نگرانی جهان عرب را فراهم ساخته است. در واقع، قدرت‌یابی شیعیان در منطقه در قالب «هلال شیعی» باعث هراس نخبگان سیاسی عرب منطقه شده و به همین دلیل است که ژئوپلیتیک خاورمیانه به عرصه رقابت سیاسی و توسعه نفوذ ایران و دولت‌های حوزه خلیج فارس، به‌ویژه عربستان، تبدیل شده است.

۳.۲ نبرد تاریخی ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم عرب

هالیدی معتقد است سه جریان ایدئولوژیک، یعنی ملی‌گرایی، انقلابی‌گری و اسلام‌گرایی در شکل دهی به هنجارهای خاورمیانه نقش حائز اهمیت یافته‌اند (Halliday, 2011). این مولفه‌ها با تأثیرگذاری بر الگوی رفتار سیاست خارجی، در مسائل امنیتی منطقه نقش‌آفرینی می‌کنند. در این میان ملی‌گرایی با تأثیرگذاری بر هویت دولتی ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، زمینه رقابت و برخورد آنها را فراهم ساخته است. به عبارتی، ایران و اعراب منطقه دارای «حساسیت‌های تاریخی» خاصی نسبت به یکدیگر هستند که در قالب ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی تبلور می‌یابد، که این موضوع خود ریشه در تفاوت‌های قومی و نژادی دارد.

با وجود اینکه ظهور ملی‌گرایی در خاورمیانه به اواسط قرن نوزدهم بر می‌گردد، از دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ملی‌گرایی به یکی از تأثیرگذارترین عوامل بر سیاست منطقه تبدیل گردید (کامروا، ۱۳۹۱). در همین راستا، ملی‌گرایی ایرانی که نوعی گفتمان نژادی در مورد مولفه «ایرانی‌بودن» است، ریشه بسیار عمیق در تاریخ ایران داشته و قدمت آن به پیش از انقلاب اسلامی بر می‌گردد؛ زمانی که محمدرضا شاه پهلوی در راستای احیای «تمدن بزرگ» ایرانی، یعنی تمدن هخامنشیان، سعی نمود تا «ایرانی‌گرایی» را تقویت کند. برگزاری جشن‌های دوهزار پانصد ساله توسط شاه، که یادآور عظمت و شکوه ایران باستان بود، در این زمینه قابل ارزیابی است. همچنین تغییر تقویم هجری قمری، به عنوان تقویمی غیر ایرانی، به شاهنشاهی ناشی از اندیشه ایرانی‌گرایانه بود. به عبارتی، ایرانیان به دلیل نژاد آریایی و زبان هند و اروپایی، خود را بیشتر به غرب نزدیک می‌بینند تا به اعراب سامی (ادیب مقدم، ۱۳۸۸). این ملی‌گرایی ایرانی منجر به سوءبرداشت‌هایی از سوی دولت‌های عربی خلیج فارس گردیده است.

در مقابل، نگاه قوم‌محور اعراب نسبت به خود و دیگران، که حتی می‌توان پیشینه آن را تا پیش از اسلام جستجو کرد، در شکل‌گیری نگرش‌های بعضاً ضدایرانی تأثیر زیادی داشته است (روحی دهبند، ۱۳۹۱). «خود» عربی در برابر «دگر» ایرانی، که بخشی با هدف دولت - ملت سازی در کشورهای شیخ نشین منطقه صورت می‌پذیرد (Partrick, 2009)، با تأکید بر برتری زبان عربی شکل گرفت. اعرابی که از «خلق فارس‌ها از خدا گله [داشتند]»، تلاش نمودند از یکسو یک منبع هویت سیاسی مشترک عربی ایجاد نمایند و از سوی دیگر، بر عربی بودن اسلام تأکید نمایند. «آنها مسلح شدن به اسلام را به عنوان قلمرو عربی باعث کنار گذاشتن مردمان غیر عرب خلیج فارس می‌دانند (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۳۸). بر اساس همین ذهنیت‌ها و گفتمان‌های خاص پارسی و عربی بود که علی‌رغم شرایط مساعد و با ثبات دهه پیش از انقلاب، دولت‌های منطقه خلیج فارس موفق نشدند تا یک رژیم امنیتی پایدار را ایجاد نمایند.

با مرگ جمال عبدالناصر در ۱۹۷۰ و از بین رفتن جنبش ملی‌گرایی عربی، دولت عراق به عنوان عامل اصلی ملی‌گرایی سوسیالیستی عربی در منطقه خلیج فارس مطرح شد. «تصور ضدایرانی» خود یک عامل موثر در تجاوز عراق به ایران بوده است. صدام با بهره‌برداری از مولفه ناسیونالیسم عربی تلاش کرد تا تجاوز خود به ایران را جنگ عرب علیه عجم

و «دگر» معرفی نماید. به عبارتی، «ضدایرانی گرایی» به ستون سوم ایدئولوژی دولت عراق، در کنار ضدیت با یهودیان صهیونیست و امپریالیست، تبدیل شد (ادیب مقدم، ۱۳۸۸). همچنین، مرزبندی نژادی به عنوان ابزاری برای حفظ وفاداری شیعیان عرب به دولت عراق در داخل و هم‌پیمانی با دولت‌های عرب پشتیبان عراق در خارج از کشور قلمداد می‌گردید. بر مبنای همین ذهنیت تقابل عرب و عجم بود که کشورهای عرب منطقه پیش از تجاوز نظامی عراق به ایران به آن «چراغ سبز» نشان داده و پس از آغاز جنگ نیز از صدام حسین حمایت همه جانبه به عمل آوردند. در این جنگ صدام نیز خود را «سردار قادسیه» نامید (محمدی، ۱۳۹۰)؛ که به نیابت از اعراب با پارس‌ها و ایرانیان به جنگ پرداخته است. وی ضمن اعلام نمودن خود به عنوان «مدافع ملت عرب»، قول داد که «این دشمن مشترک جدید را از بین ببرد و از منافع و شرافت تمام اعراب در مقابل بلندپروازی‌های ایران دفاع کند» (کامروا، ۱۳۹۱: ۲۰۷). در همین رابطه، بعدها، پس از آغاز تنش زدایی در دوران ریاست جمهوری آیت‌الله‌هاشمی رفسنجایی، رهبران ریاض اعتراف نمودند که حمایت آنها از عراق صرفاً حمایت از یک کشور عربی بوده است (Ismael & Ismael 1994).

بنابراین، «هر قدر ملی‌گرایی عربی تبدیل به روایت اصلی هویت دولتی در منطقه شود، غیرعرب‌هایی مثل ایران بیشتر به عنوان اقلیت حاشیه‌ای در جهان عرب مطرح می‌شوند» (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۳۹). در حال حاضر نیز این لفاظی‌ها که در قالب نام‌گذاری خلیج فارس به خلیج عربی خود را نشان داده است، نشان دیگری از تقابل ملی‌گرایی ایرانی و عربی و «دگرسازی» در منطقه است. همچنین دستاویزهای ملی، قومی و فرقه‌ای موجب شده تا اختلافات تاریخی بار دیگر سر باز کنند.

علاوه بر تقابل عرب و عجم، تاریخ باشکوه ایران باستان و کشورگشایی امپراتوری ایران در آن دوران و بعدها تلاش جهت احیای عظمت گذشته ایران و سلطه بر منطقه توسط رژیم پهلوی، با توجه به وزن بیشتر ژئوپلیتیک ایران، این ذهنیت را امروزه در اعراب به وجود آورده است که در صورت افزایش توانمندی‌ها و قابلیت‌های ایران، این کشور می‌تواند تهدیدی جدی علیه حاکمیت کشورهای عرب حوزه خلیج فارس باشد، چرا که از منظر آنها این «باور» کماکان در رفتار ایرانیان امروز وجود دارد. به عبارتی، اعراب منطقه از ادعاهای تاریخی ایران نسبت به منطقه خلیج فارس نگران بوده و این کشور را «خطر دائمی» برای خود می‌پندارند (امامی، ۱۳۸۹). بر همین اساس است که آنها، تعیین نام «خلیج فارس» را ناشی از ردپای تاریخی برتری جویی منطقه‌ای ایران قلمداد کرده و حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه (ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک) را، همانگونه که صالحی (۱۳۹۰) بیان می‌دارد، «اشغال سرزمین‌های عربی» از سوی دولت غیر عرب بر می‌شمردند و با دادن رنگ و بوی «عربی و احساسی» به این موضوع بدنبال جذب پشتیبانی همه اعراب منطقه می‌باشند. در این میان عربستان به جهت جایگاه برتر نسبت به سایر کشورهای عربی، در یک رقابت هم‌مونی منطقه‌ای با ایران بسر می‌برد.

در مجموع، این برداشتها و تصورات از ایران موجب نوعی «ایران‌هراسی» از سوی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس شده و متعاقباً سیاست خارجی آنها را به سمت نوعی موازنه سوق داده است. ذهنیت منفی منبعث از تاریخ، موجب شده تا ایران و اعراب در روابط با یکدیگر بر اساس فرهنگ «هابزی» و «لاکی» رفتار کنند. تقابل با ناسیونالیسم ایرانی و برتری هم‌مونیک ایران در منطقه، همانگونه که روحی دهبه (۱۳۹۱) بیان می‌دارد، باعث شده تا ایران و عربستان بر اساس منطق لاکی بر سر کسب قدرت منطقه‌ای و تعیین دستور کار منطقه‌ای با یکدیگر به رقابت بپردازند. این رقابت خود را در مسائل منطقه‌ای و توسعه نفوذ ایران در کشورهای منطقه و قدرت یابی شیعیان در قالب هلال شیعی، بیشتر نشان داده است. چرا که ایران نماد شیعیان در منطقه و جهان محسوب می‌شود. در حقیقت، اعراب بویژه عربستان، نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران را مانعی در راه هم‌مونی منطقه‌ای خود در حوزه خلیج فارس قلمداد می‌کنند (Altoraiifi, 2012). در همین زمینه، تلاش جهت نفوذ سیاسی - اقتصادی در عراق پسا صدام توسط کشورهای همچون، عربستان و امارات، علاوه بر پاسداری از هویت عربی، به دلیل اهمیت مسائل استراتژیک بوده است (صالحی، ۱۳۹۰).

به طور کلی، می‌توان اظهار داشت که تضادهای تاریخی در طول سالیان گذشته بستر را برای روابط ستیزه جویانه فراهم نموده است. به عبارت دیگر، تأکید بر احساسات ملی، قومی و میهنی در منطقه موجب گردیده تا تفاوت‌ها برجسته شوند و تشابهات ناچیز انگاشته گردند، و همانطوری که حافظ نیا و ربیعی (۱۳۹۲) بیان می‌کنند، بدین ترتیب کشورها به سمت واگرایی سوق داده شوند. دسته بندی خود- دیگری بین ایرانیان و اعراب روند هویت سازی مشترک در منطقه را با چالش جدی مواجه ساخته است. هراندازه که تأکید بر متغیر فوق‌الذکر افزایش یابد، فرمول‌بندی هویت واحد و جمعی و متعاقباً شکل‌گیری احساس «ما»ی منطقه ای دشوارتر خواهد شد. در واقع اشتراکات فرهنگی - تاریخی که بین کشورهای منطقه وجود دارد نتوانسته تحت‌تأثیر اختلافات برجسته فیما بین، زمینه‌ها را برای تحقق یک هویت مشترک در منطقه فراهم نماید. تا زمانی که کشورهای مذکور اراده و برنامه‌ای برای حل این اختلافات نداشته باشند و نتوانند آن را در معادلات پیش رو و متقابل نادیده بگیرند، وضعیت جاری خود را به شکل تنش و بحران بازتولید خواهد نمود و دستیابی به یک اجتماع امنیتی بسیار دشوار خواهد شد.

۴.۲ حاکمیت منطق لاکه بر ذهنیت نخبگان ایرانی و اعراب منطقه

همانگونه که پیشتر بیان گردید، ونت بر سه نوع فرهنگ‌ها بزی (تخاصم)، لاکه (رقابت) و کانتی (همکاری) اشاره دارد. در همین رابطه، بررسی تاریخ تعاملات ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نشان می‌دهد که فرهنگ غالب بر روابط کشورهای این حوزه در طول سالیان گذشته عمدتاً بر اساس منطق لاکه و مبتنی بر رقابت بوده است. این موضوع به ساخت هویت و منافع آنها کمک کرده و نخبگان این کشورها با «دگرسازی» چنان وانمود کرده اند که در خطر هستند و به این ترتیب فرهنگ آنارشیک منطقه در قالب رقابت بازتولید شده است (ادیب مقدم، ۱۳۸۸).

زمانی که ذهنیت مبتنی بر آنارشی بر تمام حوزه‌های ادراکی امنیتی تحلیل‌گران غلبه کند، شرایط معادله بازی امنیتی بر اساس «جمع جبری صفر» خواهد بود (پوستین چی، ۱۳۸۹). تحت چنین فضایی، رهیافت واقع‌گرایی به پادارایم فکری غالب تبدیل می‌گردد و روابط این کشورها را شکل می‌دهد. در نتیجه، این کشورها به جای تعامل مثبت و سازنده بر اساس منطق کانتی، که مبتنی بر همکاری است، به سوی خودیاری، رقابت تسلیحاتی و «موازنه استراتژیک» روی می‌آورند که برآیند آن پیچیده شدن معمای امنیتی منطقه، و یا همانگونه که التوریفی بیان می‌کند، درگیر شدن با «معمای زندانی»^۱ می‌باشد (Altorai, 2012). همچنین این وضعیت موجب می‌شود تا فرمول‌های امنیتی متفاوت با اشکال مختلف و گاه متضاد در منطقه طرح ریزی شود (ابراهیمی فر، ۱۳۷۸). لذا، اگر قالب‌های ادراکی امنیت برای پاسخگویی به شرایط موجود ناکارآمد باشد، امنیت‌سازی منطقه‌ای نیز دچار فرسایش شده و مطلوبیت خود را از دست می‌دهد.

بر همین اساس، از ابتدای انقلاب اسلامی ایران، دو کشور بزرگ منطقه یعنی ایران و عربستان «دو نوع رقابت ایده‌ای (در قالب تحمیل یک ایدئولوژی راهنما یا القای هویت ملی متفاوت به دیگری، و رهبری جهان اسلام) و رقابت موقعیتی (تلاش برای ایفای نقش برتر منطقه ای و رسیدن به موقعیت و جایگاه برتر منطقه‌ای) را به نمایش گذاشته اند و این امر باعث شد که از سال ۱۹۷۹ میلادی، هویت نقشی ایران، که آن را در قالب یک هویت قوی اسلامی تعریف می‌کرد، برای کشورهای منطقه به مثابه تهدید به شمار آید» (روحی دهنه، ۱۳۹۱: ۹۹). در سال‌های اخیر نیز نگرانی‌های کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از نفوذ داخلی و منطقه‌ای ایران، مساله هویت ملی این کشورها را تشدید نموده (Patrick, 2009) و متعاقباً منطقه خاورمیانه را به «تخته شطرنج رقابت استراتژیک» به‌ویژه بین ایران و عربستان تبدیل کرده است. این رقابت‌ها به نوبه خود موجب تغییر ذهنیت‌ها شده و به مانعی جهت دستیابی به ترتیبات امنیتی در

منطقه تبدیل شده است. در همین راستا، توسعه نفوذ ایران در عراق با واکنش منفی امارات روبرو شده و این کشور سعی نموده با بهبود مناسبات خود با عراق، حوزه نفوذ ایران را در منطقه محدود سازد. هر چند این موضوع منجر به بروز بحران میان دو کشور نشده، با این وجود مبین رقابتی آشکار میان آنها جهت افزایش منافع و قدرت راهبردی خود می‌باشد (صالحی، ۱۳۹۰). همچنین، با توسعه فناوری هسته‌ای ایران، ضمن اعلام تهدید از بودن این فعالیت‌ها، کشورهای عضو شورا تلاش نموده اند تا اقدامات مشابهی را انجام دهند. اعلام عربستان و امارات متحده عربی برای ایجاد نیروگاه‌های هسته‌ای در همین زمینه ارزیابی می‌شود. اقدامات متقابل این کشورها ریشه در فرهنگ رقابتی داشته و جهت ایجاد موازنه قدرت در برابر قدرت رو به رشد ایران می‌باشد.

در همین زمینه باید این نکته را هم مد نظر داشت که با توجه به تعامل نزدیک و تبعیت کشورهای کوچک خلیج فارس از عربستان، تشدید رقابت و اختلاف بین ایران و عربستان می‌تواند بر تعاملات تهران و سایر کشورهای عرب همسایه تأثیر بگذارد و تنش‌هایی را ایجاد نماید و بر عکس. به این معنا که در صورت کاهش رقابت‌ها، تنش‌ها و رفع اختلافات با عربستان، کشورهای کوچکتر منطقه نیز سعی خواهند نمود روابط خود را با ایران ترمیم کنند. به‌طور مثال، در زمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، به تبعیت از بهبود روابط تهران و ریاض در چارچوب «سیاست همسایه خوب» (Takeyh 2009)، ادعای امارات بر جزایر سه گانه مسکوت گذاشته شد، که این موضوع حاکی از جایگاه و نفوذ عربستان به عنوان «برادر بزرگتر» در میان کشورهای عضو شورا می‌باشد.

در مجموع می‌توان بیان نمود، ایران و شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان بر سر مسائل ایدئولوژیکی و کسب اقتدار و رهبری منطقه‌ای در رقابت دائمی به سر می‌برند و هریک از آنها پیوسته بدنبال یاریگیری و کسب حداکثر نفوذ در کشورهای منطقه می‌باشند، و گاهی این رقابت‌ها حالت خصمانه نیز به خود می‌گیرد. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد، حتی در مقاطعی که ایران و شیخ نشین‌های عرب منطقه خلیج فارس از روابط نسبتاً خوبی برخوردار بودند، رقابت‌ها کماکان، اما با شدت کمتری، تداوم داشته است.

۲. عدم شکل‌گیری منفعت متقابل ناشی از فقدان تعاملات مستقیم و گسترده

طی دهه‌های پس از انقلاب، غالب بودن متغیرهایی مانند هنجارهای ناهمگون، ملی‌گرایی افراطی در قالب ایرانی‌گرایی و عرب‌گرایی، تقابل ایدئولوژیکی و حاکمیت منطق لاک‌ی یا رقابتی بر اذهان نخبگان سیاسی کشورهای منطقه خلیج فارس، بستر را، در فضای فقدان «احساس منطقه‌بودگی»، جهت ظهور نوعی آنارشی در منطقه فراهم ساخته است. این موضوعات همچنین منتهی به بی‌اعتمادی بین ایران و شیخ نشین‌های عرب منطقه گردید؛ به‌گونه‌ای که هر یک از آنها محیط همجواری خود را امن و مطلوب نمی‌دانند. نتیجه سوءظن‌ها و عدم اطمینان در منطقه آن بوده که طرح‌های امنیتی ارائه شده توسط هر یک از کشورها توسط سایرین رد و تکذیب گردید (ابراهیمی‌فر، ۱۳۸۷). در حال حاضر نیز هنوز یک «آگاهی منطقه‌ای» به وجود نیامده و هنوز تصور یکسانی نسبت به تهدیدات مشترک و سرنوشت مشترک و هویت مشترک شکل نگرفته است (روحی دهبه، ۱۳۹۱).

برآیند چنین موضوعی واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بوده است. به دیگر سخن، کشورهایایی که احساس می‌کنند که امنیت آنها با مخاطره و یا تهدیدهای محیطی رو به رو شده، طبیعی است که از یک سو در وضعیت احساس ترس قرار گرفته و از سوی دیگر، نسبت به بازیگران محیطی خود احساس عدم اطمینان می‌کنند (پوستین چی، ۱۳۸۹). معضل اعتمادسازی، کشورهای منطقه را در یک «تعارض بی‌پایان» قرار داده است. برآیند چنین شرایطی، کاهش مناسبات و تعاملات مستقیم و نهایتاً افزایش بی‌اعتمادی بین این کشورها بوده است. در حالی که، فرایندهای ارتباطی در سطح نخبگی و اجتماعی می‌تواند باعث ایجاد وفاداری‌ها و همدلی‌های دوجانبه و احساس مبتنی

بر اعتماد شود. بنابراین، رابطه مستقیم و متقابلی بین مناسبات و اعتمادسازی وجود دارد که نهایتاً می‌تواند منافع متقابل را در پی داشته باشد (ادیب مقدم ۱۳۸۸). در این میان، نقش قدرت‌های بزرگ در دامن‌زدن به این بی‌اعتمادی‌ها نیز قابل تأمل است. در واقع، قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا ضمن ایجاد موانع در مسیر همکاری منطقه‌ای، زمینه‌هایی را فراهم آورده که کشورهای منطقه از گفتگوهای مستقیم با یکدیگر و یا با ایران خودداری کنند (روشندل، ۱۳۷۴). بنابراین، تعارض هویتی بین ایران و شیخ نشین‌های عرب حاشیه خلیج فارس موجب شده است گفتمان امنیتی ساز در سیاست خارجی این کشورها تفوق یافته و هریک از آنها به «دگرسازی» دست زده و سرنوشت خود را از دیگران متمایز نمایند. در حالی که تحقق اجتماع امنیتی مستلزم پیش‌شرط همگرایی منطقه‌ای می‌باشد. در همین رابطه، با وجود اینکه در اواسط دهه ۱۹۹۰ به دلیل هماهنگ‌سازی نسبی ایده‌ها، هنجارها و انتظارات فرهنگی - ارزشی، اعتمادسازی بهبود یافت، (پوستین چی، ۱۳۸۹) و شاهد برخی اشکال همگرایی امنیتی و اقتصادی بین کشورهای منطقه بودیم، اما ایران و کشورهای عرب همسایه به آن درجه از همگرایی دست نیافتند که منتج به یک اجتماع امنیتی شود. در حقیقت، بازشناسی یکدیگر به عنوان رقیب و حتی دشمن، حاکمیت فضای خودیاری، فقدان امنیت و اختلاف، عدم تبدیل نفع «خود» به نفع «ما» و نفع جمعی و وجود نوعی عدم آگاهی و عدم ادراک از مقاصد یکدیگر باعث شده است تا شیخ نشین‌های منطقه خلیج فارس و ایران، تا رسیدن به یک اجتماع امنیتی فاصله زیادی داشته باشند (روحی دهبه، ۱۳۹۱). در همین زمینه، حتی برخی از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، مانند امارات متحده عربی، با توجه به معضلات خود در ایجاد یک هویت ملی در پی تعریف «دگرهایی» هستند که به شکل‌گیری دولت ملی در این کشورها کمک کند.

طی سالیان گذشته فقدان رژیم‌های اعتمادساز بر فاصله ایران و کشورهای منطقه افزوده و موجب شده تا سطح مناسبات این کشورها به طور چشمگیری تنزل پیدا کند. ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس به جز عراق، که در حال حاضر به دلائل سیاسی و امنیتی دارای تعاملات همکاری جویانه با ایران است، در ابعاد مختلف سیاسی و اقتصادی و بویژه امنیتی از مناسبات قابل ملاحظه‌ای که مبتنی بر هم‌افزایی و منفعت مشترک باشد برخوردار نیستند. به طور مثال، روابط اقتصادی ایران غالباً محدود به دو کشور امارات متحده عربی و قطر است. روابط سیاسی ایران و کشورهای منطقه خلیج فارس نیز متنوع بوده و عمدتاً تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای شدت و ضعف پیدا می‌کند. همچنین، علیرغم وجود برخی مشابهت‌های فرهنگی این دولت‌ها کمتر از روابط و تعاملات فرهنگی دو جانبه و چند جانبه برخوردار بوده‌اند. بنابراین، تحت چنین شرایطی که مناسبات مستقیم ایران و کشورهای عرب منطقه از وضعیت مطلوبی برخوردار نبوده و بی‌اعتمادی و سوء ظن فضای غالب بر روابط را شکل می‌دهد، تحقق یک اجتماع امنیتی بسیار دشوار می‌گردد. به همین دلیل است که در حال حاضر هر یک از این کشورها مسیرهای متفاوتی را جهت حفظ و تأمین امنیت منطقه در پیش گرفته‌اند. در حالی که اعتماد سازی و متعاقباً تعاملات منتج از آن یکی از الزامات تشکیل اجتماعات امنیتی به شمار می‌آید.



نتیجه‌گیری

تاکنون شاهد طرح‌های امنیت‌سازی گوناگونی در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس در چارچوب رهیافت‌های رئالیستی، لیبرالی، نفولبرال و همچنین نفورئالیستی بوده‌ایم. اما رویکرد انتقادی، در معنای عام، و پارادایم نظری اجتماع امنیتی، به طور اخص، بندرت برای تبیین معمای امنیتی منطقه خلیج فارس مورد کاربست قرار گرفته است. واقعیت‌های تاریخی مبین این واقعیت است که علیرغم تلاش‌های متعدد جهت ایجاد یک مکانیسم امنیتی پایدار در منطقه به‌ویژه طی دهه‌های اخیر، جز در برهه‌ای کوتاه در پیش از انقلاب یعنی دهه ۱۹۷۰، این اقدامات غالباً با شکست مواجه شده و معمای امنیت منطقه تا به امروز تداوم یافته است. این موضوع خود حکایت از آن دارد که می‌بایست علت بنیادین معمای امنیتی را نه در سطح و عوامل مادی بلکه در عوامل غیرمادی و معناگرایانه و به عبارتی در هویت‌های متعارض واحدهای سیاسی زیر سیستم خلیج فارس جستجو نمود. به دیگر سخن، اگرچه متغیرهایی همانند ساختار نظام بین‌الملل و مسائل عینی فی‌مابین کشورها همچون ساختارهای سیاسی متمایز، اختلافات و مناقشات مرزی و سرزمینی، نوع نگاه به غرب و یا مکمل نبودن اقتصاد کشورهای منطقه در واگرایی امنیتی آنها نقش آفرینی می‌کنند، با این وجود هویت‌های متعارض این کشورها، از اهمیت اولی‌تری نسبت به سایر مولفه‌ها، در عدم تحقق اجتماع امنیتی در منطقه خلیج فارس برخوردار می‌باشد. به همین دلیل در حال حاضر شاهد ظهور «امنیت هویتی» در منطقه می‌باشیم.

هویت‌های کشورهای منطقه خلیج فارس که ریشه در هنجارها، ارزش‌ها، ایدئولوژی، تاریخ و معانی بین‌الذهانی آنها دارد، نقش و رفتار خاصی را برای این کشورها ایجاد نموده است. ایران به عنوان یک کشور انقلابی، شیعی با تاریخ کهن و متفاوت و نژاد متمایز در برابر اعراب سنی، وهابی، محافظه کار و غیردموکراتیک قرار گرفته است. این تعارض‌های هویتی منجر به تفاوت در اهداف، راهبردها و کنش‌های ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس شده است. به عبارتی، کشمکش در منطقه را باید اساساً امری «فرهنگی» دانست که ریشه در هویت‌های دولتی رقیب دارد.

تعارض هویتی موجود، منجر به بر ساخته‌شدن نوعی آناشسی در منطقه شده که ماحصل آن افزایش رقابت‌ها و تخصصات در قالب منطق لاکمی وهابزی می‌باشد. به همین دلیل، واحدهای سیاسی منطقه معمای امنیتی مختلف را مطرح کرده و به سمت خودیاری، توازن قوا و رقابت تسلیحاتی حرکت کرده اند. حاکمیت گفتمان واقع‌گرایی و امنیت-سازی با الگوی موازنه استراتژیک، خود دستیابی به یک همگرایی و هویت جمعی و مشترک را دشوار ساخته است. تحت-تأثیر گفتمان موجود، امروزه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران را به مثابه یک «شریک مظنون»،

«همسایه نامطمئن» و گاه تهدید و دشمن علیه خود به حساب آورده و بر اساس این برداشت ذهنی، به باز تعریف اقدامات خود علیه ایران دست می‌زنند (روحی دهنه، ۱۳۹۱) و بدین ترتیب به‌طور فزاینده‌ای به تقویت رهیافت واقع‌گرایی همت می‌گماردند.

برآیند «امنیت رئالیستی» تاکنون کاهش ارتباطات، افزایش بی‌اعتمادی و نهایتاً شکاف بین حاکمیت‌های دو سوی سواحل خلیج فارس بوده است. بی‌اعتمادی و افزایش سوءظن‌ها، فرآیند «مابودگی» و شکل‌گیری یک ما جمعی و «یکسان‌انگاری متقابل»، که از منظر سازه‌انگاران در ایجاد همکاری و همگرایی بین کشورهای یک منطقه بسیار با اهمیت است، را با چالش مواجه کرده و در مقابل روند شکل‌گیری «دگر» سازی را در منطقه تقویت نموده است. به دیگر سخن، کشورهای عرب منطقه، سرنوشت خود را مجزا از سرنوشت ایران در نظر گرفته و بدین ترتیب به طور جداگانه بدنبال تأمین امنیت منطقه می‌باشند.

با عنایت به این واقعیت که ساختارهای دشمنی و رقابت ویژگی ثابت منطقه خلیج فارس نیستند بلکه «محصولات کنونی بشری» هستند (ادیب مقدم، ۱۳۸۸). لذا، برای برون رفت از وضعیت موجود، کشورهای منطقه می‌بایست در چارچوب «معادله هنجاری» ضمن پذیرش روایت‌های خاص هویت دولتی یکدیگر، از تأکید بر تفاوت‌ها و اختلافات پرهیز نموده و در حین تلاش برای تضعیف فرهنگ آنارشی در منطقه، بر زمینه‌های همکاری و عناصر پیوند دهنده تأکید نمایند. فراهم‌شدن شرایطی چون شکل‌گیری دیدگاه و فهم مشترک درباره مفهوم امنیت، و همچنین همکاری میان رهبران کشورهای مذکور نیز در رسیدن به یک نظام امنیتی با ثبات و پایدار در منطقه حائز اهمیت می‌باشد. در همین ارتباط، دیپلماسی قادر است به عنوان سازوکاری موثر زمینه‌های گفتگو و تعامل مثبت و همچنین نزدیک‌سازی قالب‌های هنجاری و رویکردهای ادراکی مختلف در ارتباط با موضوعات امنیتی را فراهم کرده و شرایط بی‌اعتمادی و سوءظن‌ها را تخفیف دهد و با تقویت هنجارها و ارزش‌های مشترک بستر را برای همگرایی و تقویت منافع فوق ملی به جای منافع ملی فراهم سازد. در مقابل نیز، فقدان تعامل جهت رفع مشکلات و کاهش تنش‌ها می‌تواند به واگرایی کشورهای منطقه منتهی گردد.

بنابراین، ایجاد مکانسیم امنیتی پایدار در منطقه خلیج فارس مستلزم مشارکت جمعی و گسترده کشورها می‌باشد. همانگونه که رهبر معظم انقلاب اسلامی، آیت الله خامنه‌ای، در دیدار اخیر خود با مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی فرمودند: «امنیت خلیج فارس مربوط به کشورهای این منطقه است که دارای منافع مشترک هستند و نه امریکا. بنابراین امنیت منطقه خلیج فارس باید به وسیله کشورهای همین منطقه تأمین شود. اگر منطقه خلیج فارس امن باشد، همه کشورهای منطقه از این امنیت بهره مند خواهند شد، اما اگر خلیج فارس ناامن شود، برای همه کشورهای منطقه ناامن خواهد بود» (پرس تی‌وی، ۱۳۹۴). بنابراین، همکاری در حفظ صلح و ثبات منطقه ای و ایجاد یک نظام امنیتی مبتنی بر مشارکت میان کشورهای ساحلی خلیج فارس، راهی مطمئن برای دفاع از منافع و مصالح جمعی دولت‌های این منطقه مهم و حساس جهانی به شمار می‌آید. به عبارتی، مشارکت منطقه ای زمینه ظهور جامعه امنیتی تکثرگرا را فراهم خواهد آورد. اما همکاری کشورهای منطقه اساساً منبعت از اراده نخبگان سیاسی این کشورهاست. اگر آنها برنامه و سازوکاری برای حل اختلافات موجود نداشته باشند، شرایط جاری خود را به شکل تنش و بحران باز تولید خواهد نمود. بنابراین، به جای توجه به «منافع استراتژیک کوتاه‌مدت»، آنها می‌بایست به منافع بلندمدت توجه کرده و از طریق یک برنامه‌ریزی منسجم با هدف ایجاد صلح، به تعادل منطقه‌ای دست یابند.

منابع

- ابراهیمی فر، طاهره. (۱۳۷۸) «بررسی علل واگرایی در منطقه خلیج فارس». مجله سیاست خارجی. سال سیزدهم. شماره ۲.
- ادیب مقدم، آرشین. (۱۳۸۸)، *سیاست بین المللی خلیج فارس*. ترجمه داود غرایاق زندی. تهران: نشر شیرازه.
- امامی، محمد علی. (۱۳۸۹)، *عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- برزگر، کیهان. (۱۳۸۶)، «عراق جدید و نظام سیاسی - امنیتی خلیج فارس». *فصلنامه راهبرد*: مرکز تحقیقات استراتژیک. شماره چهل سوم. بهار ۱۳۸۶. صص ۶۰-۷۵.
- پارساپور، روزبه. (۱۳۸۸)، «نقش ایران و عراق در تأمین امنیت خلیج فارس». *ماهنامه خلیج فارس و امنیت*. مرکز پژوهشهای دریای پارس.
- پرس تی وی. (۳۹۴)، «رهبر معظم انقلاب: خلیج فارس ناامن برای همه ناامن خواهد بود». قابل دسترسی در: www.presstv.ir
- پوستین چی، زهره. (۱۳۸۹)، «مکانیسم سازماندهی امنیت همیارانه در خلیج فارس در دوران اوباما». مرکز بین المللی مطالعات صلح، قابل دسترسی در: www.peace-ipsc.org/fa
- حافظنیا، محمدرضا و ربیعی، حسین. (۱۳۹۲)، *مطالعات منطقه ای خلیج فارس*. تهران: سمت.
- صالحی، حمید. (۱۳۹۰)، «مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۱-۲۰۰۰)». *فصلنامه مطالعات راهبردی*. سال چهاردهم. شماره اول. شماره مسلسل ۵۱.
- روحی دهبینه، مجید (۱۳۹۱)، «تبیینی سازه انگارانه از علل واگرایی ایران و شورای همکاری خلیج فارس». *فصلنامه روابط خارجی*. سال چهارم. شماره اول. صص ۷۹-۱۱۲.
- روشندل، جلیل. (۱۳۷۴)، «طرحی نوین برای همکاری خلیج فارس». *مجموعه مقالات پنجمین سمینار خلیج فارس ۲۸-۲۹ آذر ماه ۱۳۷۳*. مرکز مطالعات خلیج فارس. تهران: وزارت امور خارجه.
- کامروا، مهران. (۱۳۹۱)، *خاورمیانه معاصر*. ترجمه محمد باقر قالیباف و سید موسی پور موسوی. تهران: نشر قومس.
- محمدی، منوچهر. (۱۳۹۰)، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ونت، الکساندر. (۱۳۹۲)، *نظریه اجتماعی سیاست بین الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
- یزدان فام، محمود. (۱۳۸۹)، «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین المللی». در کتاب *مجموعه مقالات تحول مفاهیم در روابط بین الملل*. به کوشش حمیرا مشیرزاده و نبی الله ابراهیمی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Acharya, Amita. (2009), *Constructing a Security Community in Southeast Asia: ASEAN and the Problem of Regional Order*. London, Routledge; second edition
- Adler, Emanuel and Barnett, Michael. (1998). *Security Communities*, New York: Cambridge University Press.

- Altorai, Adel. (2012) "Understanding the Role of State Identity in Foreign Policy Decision-making: The Rise and Demise of Saudi-Iranian Rapprochement (1997-2009)", PHD Thesis, UK: The London School of Economics and Political Science.
- Furtig, Henner. (2002). Iran's Rivalry with Saudi Arabia between the Gulf Wars. Reading: Ithaca Press.
- Holliday, Shabnam J. (2011). Defining Iran: Politics of Resistance. UK: Surrey: Ashgate Publishing.
- Hunter, Robert E. (2010). "Building Security in the Persian Gulf". USA: RAND, National Security Research Division.
- Jiangli, Wang. (2007). "Security Community" in the Context of Nontraditional Security", The Consortium of Non-Traditional Security Studies of Asia (NTS-Asia), Singapore, the Nanyang Technological University.
- Ismael, T. Y., & Ismael, J. S. (1994). The Gulf War and the New World Order. Gainesville: University Press of Florida.
- Krause Keith. (1998). "Critical Theory and Security Studies": The Research Programme of 'Critical Security Studies', Cooperation and Conflict, Vol.33 (3), pp.298-333.
- Owen, Roger. (2004). State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East. London: Routledge
- Partrick, Neil. (2009). Nationalism in the Gulf States, The Center for the Study of Global Governance. United Arab Emirates: American University of Sharjah
- Shibley, Telhami and Barnett, Michael N. (2002). Identity and Foreign Policy in the Middle East. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Takeyh, Ray. (2009). Guardians of the Revolution: Iran and the World in the Age of the Ayatollahs. Oxford: Oxford University Press.
- Wendt, Alexander. (1992). "Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics", International Organization, Vol. 46, No. 2, pp. 391-425
- Ulusoy, Hasan. (2003). "Revisiting Security Communities After the Cold War: the Constructivist Perspective, Journal of International Affairs, Vol 3. pp 161-179